



شکوه شفق های قطبی



علی موسوی زاده
داستان نویسن

بخش دوم | اگرگ ومیش غروب است. برف دانه های درشت آب دار به گرد فانوس هایی که دمی پیش روشنشان کرده اند با ثانی می چرخند و، همچون پوششی نازک و نرم، روی شیروانی ها و پشت اسب ها و بر شانه ها و کلاه های رهگذاران می نشینند. ایونا پتایف سوچی سراپا سفید گشته و به شبح می ماند. تا جایی که یک اندام زنده بتواند تا شود. پشت خم کرده، بی حرکت در جای خود نشسته است. چنین به نظر می رسد که، اگر تلی از برف هم روی او بیفتد، باز لازم نخواهد دید تکانی بخورد و برف را از روی خود بتکاند. اسب لاغر مردنی اش هم سفیدپوش و بی حرکت ایستاده است.^[۱]

این داستان قرن نوزدهمی را چخوف در سال ۱۸۸۶ نوشته است. در دنباله میحث قبلی، درباره آستانه ها، این شروع ایستا شاید توجه ها را جلب کند، که نویسنده ای – آن هم با اعتباری که چخوف دارد- چنین آستانه ایستایی نوشته باشد. شاید اصلا این یادداشت متنی در ستایش ایستایی باشد. داستان درباره مردی درشکه ران است که به تازگی پسر جوانش را از دست داده است. اندوهی عمیق در قلبش دارد و باز در این زمستان ناچار است کار روزانه خودش را مثل همیشه انجام دهد. از قضا، هوا برفی است؛ و خط های ابتدایی داستان همین را توصیف می کنند. شاید به نظر بیاید چخوف هم، با انتخابی دم دستی، سردی هوا را نمادی از سردی و یخ زدگی و جود و درون ایونا پتایف گرفته باشد. اما چخوف در اینجا رویکردی رفتارشناسانه هم دارد؛ او با کاهلی پیرمرد در تکاندن خودش (درست مثل بقیه)، عملی که همه آدم ها به طور طبیعی از خودشان نشان می دهند، این طور به مخاطبش القا می کند که ایونا، سوچی پیر، چنان دل مرده است که حتی حوصله ندارد برف را از روی خودش بتکاند. درعین حال، داستان که جلوتر می رود، می بینیم که مسافره ای گذری، آدم هایی که ایونا به دلیل نوع کارش با آن ها برخورد دارد، آدم هایی شدیداً موقتی با گفت وگوهای برق اسا و سطحی اند که هیچ کدام برای ایونا ییرو و احساساتش و سوگواری اش تره خرد نمی کنند. برای آن ها اصلاً مهم نیست که یک نفر – ولو پسر این سوچی پیر حوصله سربر – مرده باشد. ایونا تقلا می کند با آن ها گپ بزند، بلکه به نحوی بتواند مسیر گفت وگو را به سمت پسر مرده خودش بکشاند، شاید جمله ای ناشی از همدردی یا دل رحمی نصیبش شود تا تسکین پیدا کند. اما هیچ؛ مسافرها فقط به فکر خودشان اند، و سوچی فرتوت برای آن ها چیزی شبیه به یک وسیله است، درست همان طور که در ابتدای داستان توصیف می شود. درست مانند اسبش، که بی حرکت زیر برف سفید و برف پوشیده می شود. برای همین است که در انتهای داستان ایونا از آدم ها قطع امید می کند و به گفت وگو با اسبش پناه می برد. اسب را قشو می کند و آرام آرام با اسب درباره چیزهای مختلف حرف می زند؛ انگار واقعا دنبال این است که با کسی سر حرف را باز کند.

«داری نشخوار می کنی؟ خوب، نشخوار کن، نشخوار کن. حالا که پول یونجه درنیامده، کاه بخور. راستش، برای کارکردن پیر شده ام. اگر پسرم نمرده بود، سوچی می شد. کاش نمی مرد!»
آن گاه، لحظه ای سکوت می کند و باز ادامه می دهد،
«آره، برادر! کوزما ایونچ مرد. نخواست زیاد عمر کند. یبخود و بی جهت مرد. حالا فرض کنیم تو یک گره داشته باشی و مادر آن گره باشی، و بکھو گره ات بمیرد. راستی، حیف نیست؟! دلت کباب نمی شود؟!»

ایوانی بیچاره با اسب درد دل می کند و اندوهش را به حیوان می گوید. این چنین داستانی باید هم آستانه ای آن چنان برفی داشته باشد، آن هم با توصیفات بی نظیر قلم چخوف که ساده ولی حرفه ای عمل می کند.

[۱] «دل تنگی»، از «مجموعه آثار چخوف» (ج ۲)، ترجمه سروژ استپانیان.

با احترام عمیق به سروژ استپانیان و ترجمه هایش از چخوف، چخوف دوست داشتنی.



یکی دیگر از آثار اساسی فلسفه به فارسی ترجمه شد

نقد لویناس بر هستی شناسی هگل و هایدگر



به زودی، ترجمه ای فارسی از کتاب اساسی «تمامیت و نامتناهی»، نوشته امانوئل لویناس، منتشر خواهد شد.
کتاب 'Totalité et Infini', با عنوان فارسی «تمامیت و نامتناهی»، یکی از متون بنیادین فلسفه اخلاق در قرن بیستم است که در سال ۱۹۶۱ منتشر شد. در این اثر، لویناس، با نقد سنت فلسفه غرب، به ویژه هستی شناسی هگل و هایدگر، بر این باور است که فلسفه باید از رابطه با «دیگری» آغاز شود، نه از تأمل در وجود. او «چهره» دیگری را به مثابه نقطه آغاز اخلاق معرفی می کند، جایی که مسئولیت ما نسبت به دیگری پیش از هر شناخت یا قرارداد شکل می گیرد. این کتاب تقابل میان «تمامیت» (نظامی بسته و فراگیر) و «نامتناهی» (گشودگی به امر غیرو دیگری) را بنیاد تحلیل خود می سازد و اخلاق را به عنوان فلسفه اولی مطرح می کند، نه صرفاً شاخه ای از آن.
در توضیح کتاب به زبان فرانسه آمده است: «به راحتی، می توان پذیرفت که دانستن اینکه آیا کسی فریب اخلاق را می خورد یا نه از اهمیت بالایی برخوردار است. آیا روشن بینی –گشودگی ذهن به روی حقیقت- در پیش بینی احتمال دائمی جنگ خلاصه نمی شود؟ وضعیت جنگ اخلاقی را به حالت تعلیق در می آورد، ادبیت نهادها و تعهدات ابدی را از آن ها سلب می کند، و -در نتیجه- الزامات بی قید و شرط را موقتاً لغو می کند؛ سایه خود را از پیش بر اعمال انسان می اندازد. جنگ نه تنها به عنوان بزرگ ترین در میان آزمایش هایی که اخلاق متحمل می شود قرار می گیرد، بلکه آن را به سخره می گیرد.»
کتاب «تمامیت و نامتناهی» را احسان قاسم خانی به فارسی برگردانده و نشر «نی» چاپ و منتشر خواهد کرد.

منبع:ایبنا



۳۳شنبه
۲۴ فروردین ۱۴۰۴
شماره ۱۸۵۳

۱۰



فرهنگ و ادبیات

علی باقریان

مگر ۱۱ کز شمار ۱۱ اتو آید پدید

که نوبت ز گیتی به من چون زسید

که مارا نث را مغز فرزند من

همی داد باید ز هر انجمن ۱۳۱۳

سپهبد ۱۵ به گفتار او بنگرید

شگفت آمدش گآن سخن هاشنید

بدو باز دادند فرزند او ی

به خوبی بچستند پیوند ۱۶۱ اوی ۱۳

بفرمود پس کاوه را پادشا

که باشد پدان محضر ۱۸ اندر ۱۱ گوا



۱- مگر: شاید، ۲- شمار: حساب، ۳- انجمن: گروه، جمع، اجتماع، مرد، ۴- تا شاید از حساب ایس دادن آتور وشن شود که چگونہ -در میان جهانیان- نوبت به من رسید و این نتیجه حاصل شد که به مارا نث تو -از بین مردم- مغز فرزند من می بایست خوراند. ۵- سپهبد: سپه سالار، سردار. ۶- پیوند: علاقه، اتحاد، دوستی. ۷- به جان کوشیدند تا دل او را به دست بیاورند. ۸- محضر: پیشگاه، آستان، ۹- در قدیم، گاه، دوبار حرف اضافه می آورده اند، یک بار پیش از کلمه با عبارت و یک بار پس از آن، «پدان محضر اندر»، مجموعاً، یعنی «در آن محضر».

ترجمه کهن ترین مقتل امام علی(ع)، نوشته عالم نامدار اهل سنت، باز نشر شد

سرّ دلبران در حدیث دیگران

شریف شیرزاد

گزارش
کتاب

«مقتل»، در معنای «کشتن گاه»، یا «محل قتل»، اثری است در شرح ماجرای کشته شدن یا شهادت فردی بلندمرتبه و مهم در میان عام و خاص. شیعیان این کلمه را بیشتر در عنوان آثاری با موضوع شهادت امام حسین(ع) شنیده اند، اگرچه بایست دانست که برخی تألیفات مشابه (اگرچه بایست «مقتل الحسین، ابو مخنف یا خوازمی» عنوان «مقتل» ندادند. مثلاً «اللہوف علی قتلی الطفوف» از سید بن طاووس یا «نفس المہموم» از شیخ عباس قمی). اما -چنان که روشن است- درباره دیگرانی هم مقتل نوشته اند؛ از این دست است «مقاتل الطالبین»، تألیف ابوالفرح اصفهانی، دریاب زندگی و مرگ حدود ۲۰۰ تن از فرزندان و نوادگان جناب ابوطالب تا سال های آغازین سده چهارم هجری.

● کهن ترین مقتل امام علی(ع)

«مقتل الإمام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع)» نیز نمونه ای از همین آثار است. ناشر در پشت جلد این اثر آورده است: «مقتل امام امیرالمؤمنین' نحوه شهادت امام علی(ع) است که در قرن سوم هجری قمری توسط ابن ابی دنیا، از مؤلفان اهل سنت، با نگاهی منصفانه و بدون تعصب نوشته شده است. ابن ابی دنیا (۲۰۸-۲۸۱ ه‍.ق)، در کتاب مقتل خود، ۱۱۹ روایت را با بیان منابع و سلسله راویان آورده که از این منظر استنادوارزش بالایی به کتاب می دهد. مؤلف حدود ۳۰ سال از طبری، نگارنده 'تاریخ طبری'، و تقریباً ۸۰ سال از سید رضی، گردآورنده 'نهج البلاغه'، زودتر درگذشته است؛ بنابراین، کتابش قدیمی تر، به واقع نزدیک تر، و منابعش دسته اول تر به شمار می آید.»



بریده

در پسندیدگی، بی پایان و سخت نیرومند بود. سخن حق و بُرئند می فرمود و به دادگری داوری می کرد. دانش از همه سوا از او می تراوید و سرایای گفتارش حکمت بود. از گیتی و فریبنده های آن گریزان و همدم شب و تاریکی آن بود. به خدا سوگند، اشکش ریزان و اندیشه اش بلند بود. کف دستش را به سوی چهره برمی گرداند و خویشتن را مخاطب می ساخت. از لباس، آنچه را که کوتاه بود، و از خوراک، نان خشک بی نان خوش را می پسندید.

به خدا سوگند، که با ما چون یکی از ما بود، هرگاه از او می پرسیدیم، پاسخ می داد، و چون پیش او می رفتیم، او آغاز سخن می فرمود. حال ما را می پرسید، و، هرگاه او را فرامی خواندیم، می پذیرفت و پاسخ می داد. با این همه

احساس نزدیکی و نزدیک ساختن او خود را به ما، هرگز از پاس حرمتش سخن نمی گفتیم و به پاس بزرگ منشی او ما آغاز سخن نمی کردیم. اگر بخند می زد، دندان هایش چون رشته مروارید آشکار می شد.

او دین داران را بزرگ می داشت و بینوایان را دوست. نیرومند را در چیز نادرست درباره خود به طمع نمی انداخت و ناتوان را از دادگری خود نومید نمی فرمود. خدای را گواه می گیرم که شبی او را در یکی از عبادتگاه هایش دیدم، شبی که دامن تاریکی بر همه جا فروهشته بود و ستارگانش فرو شده بود و ناپیدا. او در محراب خود ایستاده و ریش خود را در دست



گرفته بود و چون مارگزیده ای بی تابی می کرد و با اندوه می گریست؛ گویی هم اکنون آوایش را می شوم که می گفت «ای دنیا! ای دنیا! از من کناره گیر! یا خود را برای من آراسته ای و شیفته من شده ای و خود را بر من عرضه می داری؟! هرگز هنگام توجه به تو فرانرسد. هیئات! جز مرا بفریب که من تو را سه طلاقه کرده ام و مرا هرگز بازگشتی به تو نیست. روزگار تو سخت کوتاه و زندگی تو بی ارزش و قدر تو اندک است. آه از اندکی توشه و دورود رازی سفر آن جهانی و بیم راه!»

«مقتل الإمام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع)»، نوشته ابن ابی دنیا، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر قدیانی، ۱۰۴ صفحه، ۱۵۰ هزار تومان.

زنی از سودان جایزه ادبی «پیتتر» را برد

«تعهد بی قید و شرط به کرامت انسانی»

جایزه «پیتتر» نیز که به یاد هارولد پیتتر، نمایشنامه نویس برنده جایزه نوبل، نام گذاری شده است، به نویسندگانی اهدا می شود که «نگاهی خستگی ناپذیر به جهان دارند و به بررسی حقیقت واقعیت می پردازند.» لیلا ابوالعلا، پس از دریافت این خبر، ضمن ابراز خرسندی عمیق، بیان کرد: «دریافت جایزه ای که به نام هارولد پیتتر بزرگ نام گذاری شده افتخار بزرگی است. کلمات همیشه پناهگاه من بوده اند و باور دارم که ادبیات قدرتی بی نظیر برای ارتباط انسان ها و ارتقای فهم متقابل دارد.» او، همچنین، بر اهمیت آزادی بیان و نقش نویسندگان در انعکاس واقعیت های جامعه تأکید کرد.

الهام بخش» و «تعهد بی قید و شرط به کرامت انسانی در رویارویی با تعصبات وستم». شایسته دریافت این جایزه دانست. این انجمن، که از سال ۱۹۲۱ فعالیت می کند، یکی از قدیمی ترین و معتبرترین سازمان های ادبی در جهان است و با هدف ترویج ادبیات، دفاع از آزادی بیان و حمایت از نویسندگانی که آزار و اذیت دیده اند فعالیت می کند.



از شخصیت های خود ارائه می دهد. از مهم ترین آثار او می توان به رمان های «مترجم» (۱۹۹۹) و «کوی غزل ها» (۲۰۱۱) اشاره کرد که هردو به فارسی نیز درآمده اند. آخرین رمان ابوالعلا «روح رود خانه» نام دارد که در سال ۲۰۲۳ انتشار یافته است. رمان «مترجم» -که نامزدی «جایزه اورنج» (با نام کنونی «جایزه ادبیات داستانی زنان» را نیز به همراه داشت- داستان زنی سودانی را روایت می کند که در اسکانلند به عنوان مترجم کار می کند و با چالش های هویتی و دینی روبه رو می شود. «کوی غزل ها» داستان زندگی «نوره» است که دوست دارد به بریتانیا برود و در آنجا پزشکی تحصیل کند. این اثر روایتی است از تقابل سنت و مدرنیته. «انجمن قلم انگلستان»، در بیانیه خود، لیلا ابوالعلا را، به دلیل «نشر غنی و

لیلا ابوالعلا، نویسنده برجسته سودانی-بریتانیایی، به عنوان برنده جدید جایزه ادبی معتبر «پیتتر» معرفی شد. این جایزه که انجمن قلم انگلستان (English PEN) آن را اهدا می کند، به پاس آثار ادبی درخشان و تعهد ابوالعلا به آزادی بیان و حقوق بشر به و تعلق گرفته است. لیلا ابوالعلا متولد سال ۱۹۶۴ در قاهره از پدری سودانی و مادری مصری است. او دوران کودکی خود را در خارطوم سودان گذراند و تحصیلات عالی را در بریتانیا پی گرفت. این تجربه زیستن در دو فرهنگ متفاوت تأثیر عمیقی بر آثار او گذاشته است. رمان های این نویسنده -اغلب- به بررسی موضوعاتی چون هویت، مهاجرت، دین، و تلاقی شرق و غرب اختصاص دارند. ابوالعلا، با سبکی لطیف و شاعرانه، به کاوش در پیچیدگی های روابط انسانی و چالش های ناشی از تفاوت های فرهنگی می پردازد، و تصویری واقع گرایانه و -درعین حال- همدلانه



رویداد